



۱۵ اوت ۱۹۱۶، اسلامبول

نامه‌ای از ابراهیم پورداود*

فرزانه و فرشته سرشتا

گرچه عهد کرده بودم که در خصوص خود بهیچ وجه مزاحم نشوم و از گرفتاری خویش سخنی نگویم، امروز خود را بنگارش این نامه ناچار دیدم، چه میترسم سکوت من به بی‌حسی و نفهمی تعبیر شود و چنین پندارند که من بدرا از خوب نمی‌شناسم. این نامه فقط برای رفع اشتباه نوشته میشود.

در آغاز لازم است یادآوری کنم که نظر با اعتماد و اعتقادی که به حضرت عالی داشتم کورکورانه در سال گذشته تکلیف شما را از آقا میرزا رضاخان دارا پذیرفته به برلن آمدم. هم‌چنین نظر بعهد و سوگندی که با شما بسته شد با کمال دلگرمی تا به بغداد رفته مشغول خدمات شدم. اداره کردن و انشاء روزنامه رستخیز در بغداد در آن هوای سوزان و در کرمانشاه با نبودن وسایل تک و تنها کار آسانی نبود. با آنکه دوستان خودمان یا از حسادت یا از شرارت در سر این کار بامن ضدیت میکردند، من بکار خود موفق بودم.

پس از افتادن کرمانشاه بدست روسها برای سومین بار در بغداد برای ایجاد روزنامه کوشیدم یک شماره هم بچاپ رسید، بتحریر برخی از دوستان ترکها انتشار آن را مانع شدند. از بغداد نومید خواستم ماشین چاپ کوچکی خریده بقصر شیرین برگردم و در آنجا مشغول بکار باشم، دوستان پول آنرا تصویب نکردند. مختصراً در این مدت یکسال آنچه در قوه داشتم کوشیدم، در نزد وجدان خود شرمنده نیستم. قصاید روزنامه و مقاله‌های فوق‌العاده گواه آن زحمات شبانه روز میباشد.

* — پس ازین که کمیته ملی ایران در برلین با کمک مالی آلمان و به مدیریت تقی‌زاده برای مبارزه و مقابله با روس و انگلیس تشکیل شد تقی‌زاده جمعی از ایرانیان را به بغداد و کرمانشاه فرستاد. پورداود پس از آمدن به استانبول این نامه را به تقی‌زاده می‌نویسد.

۱ — بعداً به میرزا رضاخان افشار معروف شد و شرح شلوغکاریهای او را تقی‌زاده در نشریه دانشکده ادبیات تبریز نوشته است. در مقالات تقی‌زاده هم نقل شده.

گذشته از این منظمآً بجلسات بیمعی همراهان نیز حضور داشته‌ام. در مذاکره شهزیه فوق‌العاده آب و استر و اساسیه نیز شرکت میکردم. فقط کاری که در این مدت نکرده‌ام نوشتن راپرتهای دروغین و کاغذهای چاپلوسی میباشد! البته نیازمند این گونه فرومایگی نیستم، ولی بسیار جای افسوس است که کمیته مرکزی ما نتوانست قدر و قیمت خدمات اعضاء خود را بداند. ابدأ معلوم نشد که زحمت برد، و که بیهوده وقت گذراند. زحمات و فداکاری من بخودم پوشیده نیست. با جسارت می‌توانم بگویم هیچ يك از اعضا باندازه من فداکاری نکرده‌اند و نصف زحمت مرا ندیده‌اند و باید گفت برخی از این گیرودار استفاده کرده‌اند. بسا سرافرازم که خدمات من از قبیل کار عمه و مزد گرفتن نبود.

باری پس از روزنامه در بغداد نتوانستم بی‌عنوان راه رفته باشم. مردم در گوشه و کنار بدمیگفتند. مخصوصاً بمن ناگوار و سخت بود که مردم مرا مزدور آلمانیان پندارند و گذشته از این، سلوک همراهان شرم‌آور بود، بکارهای پست و رذل می‌پرداختند. باندازه‌ای بد و زشت که آدم از دوستی و آشنائی آنان ننگ و عار داشت. چنانچه پس از حرکت از بغداد البته شنیده‌اید چه کرده‌اند، چطور آبروی همه را ریختند. خود را محل سرزنی قرار دادند! اگر بعدها بیکی از اعضاء منصف رسیدید شرح آن همه رسوائی و رذالت را بعرض خواهید رسانید.

هوای بغداد هم روز بروز بگرمی میرفت، ترسیدم مانند تاستان سال گذشته بیمار و رنجور شوم، و هم باید بگویم بیش از پیش برای کسان و علاقه‌آنان در رشت دل‌تنگ و پریشان بودم. ترسیدم گناه من دامنگیر آنان شده و سبب بیچارگی گروهی گردم. از برای حفظ شرف خود و آبروی خانواده خود ناچار شدم از بغداد بیرون آمده از رسوائی و رذالت دور شوم. بهر شکلی بود از تاجری پول گرفته برات دادم. از صندوق آنجا ابدأ درخواستی نکردم تا راه بد بهمراهان دیگر نشان نداده باشم. باهزار رنج و محنت باسلامبول رسیدم. اکنون دوماه و نیم میباشد در اینجا هستم. خیال داشتم بروم سوئیس لزان یا ژنو. از آنجا با خانواده خود رابطه بهم رسانیده وسیله زندگی بدست آورم. بدبختانه هنوز بآرزوی خویش نرسیدم. ذخیره که از برای چند ماه سوئیس داشتم باگرانی زندگانی اسلامبول از دست رفت.

از سفارت آلمان برای فرستادن من ابدأ همراهی نشد. سفیر ایران هم با من خوب نبود، نمیدانم چرا شاید بجرم آنکه از اعضاء کمیته برلن هستم. گویا کسی باسم من در سال گذشته قصیده هجوی تقدیم او کرد. بهر حال چون آقای حاج سید ابوالحسن علوی هم خیال سوئیس داشت سفارت ایران در جزو سایر مسافرین برای من هم اقدام میکرد. تا دیروز پس از يك‌ماه انتظار جواب نفی داد، اینک در اینجا سرگردان و متحیر مانده‌ام نمیدانم چه خواهیم کرد. راستی سزاوار نیست پس از آن همه زحمت و فداکاری، پس از آن که چندین بار تردید مرگ‌رفتیم، پس از آن همه نامالایمات که از همراهان دیدم الحال مانند يك مجاهد بی‌سروپا در اسلامبول بمانم. اگر دیگران صندوق آنجا را تقسیم کرده برای جای دیگر شناخته تقصیر من چیست. از این گناه گردی بدامن من ننشسته‌است.

من اگر خواستم به برلن بیایم برای آن است که مستقیماً برای سوئیس تمیسهود حرکت کرد. هم چنین اگر در سفارت آلمان از استعفای خود حرفی نزدم برای این بود که ترسیدم برای فرستادن من اقدامی نکنند. امروز برای دادن این کاغذ سفارت آلمان خواهم رفت. دکتر وبر را از استعفای خود مسبق خواهم نمود. استعفای بنده از بغداد بشما تلگراف شد، با این سزاوار نبود برای مسافرت من اشکال پیشی آورید. دکتر وبر ترجمان سفارت آلمان مایل است که دوباره برای ایجاد روزنامه رستخیز به بغداد برگردم. البته امروز این کار از قوه من بیرون است، خود را به هیچ وجه حاضر فداکاری نمی بینم. تمام احساساتم مرده، آدم مهملی هستم. آنقدر بدی و زشتی در این مدت دیدم که باین زودی قابل کاری نیستم. فی الواقع احساساتم که سرمایه آینده من بود از دستم رفت. شاید سرمایه مادی خود را نیز باخته باشم.

مطالب زیاد است ولی حوصله تنگ، مرا یاری نگارش نیست. اگر روزی دیدار دست داد شرح این مختصر را خواهم داد. لابد در راپرتهای دروغین از من تکذیب بسیار نوشته اند، ولی من خود را ابداً گناه کار نمیدانم و بسیار افتخار دارم که با خیالات خبیث همراهان ضد بوم و این سبب کینه گردید. با و سرائی دیگران اهمیت ندارد ولی بی لطفی شما بسیار مایه شگفت تن است. مثل آنکه همه بامن قهر کرده اید و یا گمان کرده اید از عقاید و مسلک خود برگشته ام، مخصوصاً مقیدم از دوستانی که من بآنان عقیده دارم از من سلب عقیده نکنند. امیدوارم در انتخاب من گول نخورده باشید و مرا باشتباه و خطا برای خدمت ایران نفرستاده باشید.

الحال نمیخواهم بیش از این مزاحم شوم. صمیمیت و حقیقت هیچ وقت در پرده نخواهد ماند. طبیعت خود کشف حقیقت نموده. مسائل بیشتر حل خواهد شد. از گذشته بگذریم حل مسائل گذشته را با آینده برگذار می کنم. امروز در اسلامبول سرگردان و متحیر مانده ام گناه خود را نمیدانم چیست. با هزار افسوس از جزو اعضای کمیته هم نیستم. میل دارم بروم سوئیس در آنجا تا آخر جنگ بمانم و با خانواده خود راه مراسله پیدا کنم تا بتوانم پول گرفته زندگانی نمایم.

خواهشمندم شما دوستان آقای تقی زاده، آقای میرزا محمدخان قرابنی، آقای هدایت خان، آقای میرزا رضاخان تربیت، دوستانه مرا از این مهلکه نجات دهید. جان و شرفم در این جا در معرض خطر است. از دکتر وبر ترجمان اول سفارت آلمان در اسلامبول بخواهید که هر چه زودتر مرا روانه سازد محتاج کمک دیگر نیستم. امیداست آن دوستان محترم ذلت مرا روا نداشته در انجام این خدمت کوتاهی نورزند. اگر جز این شود سلوک آن دوستان را بدشمن تعبیر خواهم کرد. خوب نیست شما این کاغذ را ندیده پنداشته خودتان اندکی از گذشته و حاضر و آینده من فکر کنید.

از قراری که شنیده ام هزار لیره آلمانها فرستاده اند به بغداد برای روزنامه رستخیز البته خوب است در آن صفحات روزنامه باشد ولی باسم رستخیز خوب نیست. اسم در عالم کم نیست. این روزنامه از هر حیث بمن تخصیص دارد، من البته رضا نیستم باین اسم روزنامه باشد. روزنامه که در کرمانشاه یا بغداد باین اسم نوشته میشود، یا اسم مدیر

سیاستمداران ایران*

در اسناد محرمانه بریتانیا

F. 037-20827 - آرشیو ۱۹۸

آنچه در این نوشته‌ها با عنوان (اسناد محرمانه وزارت خارجه با شماره ۲۵۸۳۷ - F.O ۳۷) بنظر تان می‌رسد بیوگرافی فشرده ۲۵۸ تن از دولتمردان و حکومتگران دوره رضاشاه پهلوی است که تا هنگام انقلاب ایران اینان نقش حساس و مهمی را در صحنه سیاست ایران ایفا می‌کرده‌اند.

از گزارش مقامات رسمی بریتانیا پیداست این سرگذشت‌های سیاسی با کوشش و پژوهش بخش امور خاوری بریتانیا در سفارت ایران فراهم شده است. (سیمورا) در گزارشی که بنظر تان می‌رسد این پژوهش را (پریها و ارزنده) یاد کرده است. مترجم کوشیده است در ترجمه این اسناد کاملاً امانت‌نگاری را مد نظر قرار دهد، کمتر چیزی به آن بیفزاید مگر در مواقع بسیار ضروری که توضیحاتی دریاورقی داده است. تاریخ این گزارشات همه در اصل میلادیست که لازم دیده نشد همه سالها به خورشیدی نوشته شود جز بهنگام آغاز بیوگرافی‌ها و ذکر تاریخ تولد اشخاص که در کنار سالهای میلادی تاریخ خورشیدی آورده شده است؛ در سالهایی که من مشغول نگارش الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران بودم، فنوکپی این اسناد را زنده‌یاد اسمعیل رائین نویسنده و روزنامه‌نگار نامور ایران از لندن برایم آورد و تا از آن در تحقیقات خود بهره جویی کنم.

* انگلیسیها برای آگاهی بر احوال رجال ایران چند بار چنین سرگذشتنامه‌ای تهیه و محرمانه چاپ کرده‌اند. از آن جمله سیدنی چرچیل در سال ۱۹۵۶ به‌جای رسانید. آقای قاسمی در ترجمه معمولاً اصطلاحات اداری و منصبی زمان حاضر را استعمال کرده است و ما همه‌جا عوض نکردیم زیرا برای خوانندگان جوان اصطلاحات جدید مشخص و شناخته است. البته بهتر بود که اصطلاح آن زمان آورده می‌شد و در () اصطلاح امروز. (آینده)

→
و سردبیر در بالای روزنامه خواهد بود یا نخواهد بود. اگر هم کسی باشد آنوقت من مثل یک مزدوری معرفی خواهم شد، همه‌کس خواهد گفت پول این روزنامه‌ازدیگری است. مدیر و دبیر مانند عمله و مزدوران عوض میشود. پارسال پورداود بود امسال دیگری. و اگر اسم کسی بالای روزنامه نباشد همه‌کس خیال خواهد کرد که باز من در سر روزنامه هستم و من نمی‌خواهم چنین باشد. خواهشمندم فوراً بدوستان آنجا تلگراف کنید که از این اسم رستخیز منصرف شوند اگر نه خود را مجبور به پروتست خواهم دید و این خوب صورتی پیدا نخواهد کرد.

اگر بتوانید از سؤیس تلگرافی به‌پدرم از سلامتی من مخابره کنید از این باب بسیار افسرده هستم. آدرس این است: رشت - حاج داود.

قربان شما - پورداود